

پرویزه	قیمه اشتراک
۵ قران	یکسال
۲ قران	شش ماهه
	سایر و لیالیات	
۸ قران	یکسال
	ولیالیات خارج	
	یکسال عرفانک



اداره امور فرهنگی
پرویزه دار اخلاقه طب کرمان

بعد از قبول نمره سیم اسامی مشکین
دوقترا اداره ثبت می شود.

ماه ششم و بند میافت می شود

بيانی ۱۹ شهر صفر ۱۴۴۲

قیمت اعلان سطری یک قران است

عجالت آمده ماهی یک مرتبه
طبع و توزیع می شود.

صاحب امتیاز و مدیر مسئول فریدون مرتضی

فهرست مندرجات

بسم الله الرحمن الرحيم	منو ۱
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ	منو ۲
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ	منو ۷
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ	منو ۸
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ	منو ۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حرکونه لایحه که منافی با دین و دولت نباشد، به شرط همواره امنا درج می شود
اجتماع نکنند، و همگان اعم از مرد و زن، کبیر و صغیر در اماکن عمومی صورت پوش مخصوص بندند، هنگام احوال پرسی یکدیگر را در آغوش نگرفته و جز برای امور ضرور از قرانطین خارج نشوند اما کارگر نیوفقاد چرا که برقراری قرانطین همانا و سختی امرار معاش همانا پس رعیت ناگزیر خارج شدند. و البته این تلفات همه از باب طلب معاش نبود که در گذر زمان عده ای از مردم خسته گشته بدون صورت پوش از خانه هایرون شدند فلذا اخیرا کرونادر مملکت شدت کرده و از ابتلا

از ۲۵ جمادی الثانی ۱۴۴۱ تا امروز ۱۹ صفر ۱۴۴۲ ماه تمام بر مردم آنچنان سخت گذشت که پیران صد ساله از ابتدای عمر خویشتن ندیده بودند، با آنکه از همان روز های آغازین شیوع مرض، جارچی ها در کوی و برزن جار میزدند دست هارا مدام شسته،

ترییت محصلان را اقدس و ظاییف تمدن
باید دانست و خاصه محصلین طب، که
آدم هستند را بالاتر از آنچه که هستند
و حتی بالاتر از آنچه که تصور
بفرمایند معزز و محترم شمرد.

حال آنکه در دارالخلافه طب کرمان
که اتفاقا جایگاه ویژه‌ای میان سایر
دارالخلافه‌های طب دارد تلاش‌ها
خلاف افتاده و فی المثل در کلاس‌های
درس که به واسطه فیض تاج فون همه
به سان اشراف و اعیان معلم سرخانه
آورده‌اند یا صداقطع است و یا
تمثال.

واقف هستید که پیش از این بلای
آسمانی تاکید براین بود تنها
آموزش علوم کافی نیست؛ بلکه باید
آداب و اخلاق حسن را نیز آموزش داد
لیکن با شیوه حاضر احترام استادی
بکل زیر سوال رفته، تا دیروز کسی

۲۵۰۰ نفر در روز به روزی ۳۵۰۰ نفر رسیده
و دوباره وحشت عجیبی بر مردم
مستولی شده است. بسیاری از فرستادن
فرزندانشان به مکتب خانه امتناع
ورزیده و ناگزیر وزارت علوم همایونی
مکتب خانه‌ها را اختیاری کرد و
بدین سبب معلمین شاد گشتند او در
شاد مشغول(۱)

اگر به دیده حقیقت نظر بنماییم
خواهیم دید بزرگترین سبب بدختی
فردای ملت ما جهل و بی‌دانشی است
اگر محصلان امروز، اطباء فردا و
اساتید طب پس فردا واقف به موافق
عصر و باخبر از وظایف و اهمیت
خویش در جامعه باشند در رویارویی با
مشکلات و مسائل آتی بهداشت و درمان
بهتر از مردمان امروز شده و ناموس و
ملک و مملکت خود را از این بهتر
محافظت می نمایند. بدین ملاحظه

و هیچ کار از آن‌ها ساخته نیست.
تعداد کثیری از محصلین داد سرداده
بودند که لااقل کلید سوالات را در
اختیارمان قرار دهید لیک شورای تعلیم و
ترییه را خوش نیامده بود و به جد
مخالفت کردند که کلید سوالات اساتید
لو رفته و خدایی ناکرده پس از سال‌ها
مجبر به مطالعه مجدد منابع و طراحی
سوالات جدید شوند.

اما آنچه که ییش از هر چیز در این
آشفته بازار محصلین را رنج میداد بازی
چوگان میان فرمافرما، حکام ولایات،
میرزا و اساتید بود. بدینسان، در کار هر
محصل که گره می‌افتاد بسان گوی
میشد در این میدان چوگان.

هنوز جوهر قتل عام محصلین در آزمون
ها خشک نشده بود که انتخاب دروس
دور بعد و بدنبال آن رقابت بر سر اخذ
دروس شرعیات آغاز شد. به یاد دارم
۸ صبح که رئیس دارالترییه شرعیات اخذ

در مکتب خانه جرات نمیکرد سرش را
مقابل استاد بالا بیاورد اما امروز با
تبان در کلاس حاضر شده یا در اندرونی
با استاد صباحانه میخورند و گلاب به
رویتان استاد را با خود دست به آب می‌
برند که این خود مسئله ایست قابل
تامل!!!

در باب آزمون‌های دارالخلافه طب
کرمان که قریب به ۲۰ ماه به طول
انجامید به عرضستان برسانم رقابتی بود
بس تماشایی؛ با آنکه از آموزش نه
میرزا راضی بود، نه استاد و نه محصل
آزمون‌هارا به سبب هم آوردن سروته
ماجرا در سخت ترین شرایط ممکن
برگزار نمودند به نحوی که هر
سوال مابین ۲۰ تا ۴۰ ثانیه زمان داشت ولیس
هناک عوده.

به کرات از اساتید شنیدم شاگرد‌های
ضعیف به صدر جدول نمرات آمده و آن
زرنگترها در قفر جدول سیر میکنند و

موجبات برگزاری آزمون یا انتخاب دروس را فراهم نمایند که اقلًا اگر يك نفر خواست تقلب کند مجازات او را در نظميـه دهنـد و از اـحدـی ملاحظـه نـمـایـنـدـه آنـکـه آـینـدـه مـلـکـ رـاـ بـهـ تـبـاهـیـ کـشـنـدـ. شـایـدـ باـ اـینـ تـغـیـیرـاتـ، اـمـرـ مـهـمـ تـعـلـیـمـ وـ تـرـیـیـتـ کـمـیـ سـامـانـ بـایـدـ درـ اـینـ دـورـانـ کـوـرـانـ کـروـنـاـ! کـهـ صـلـاحـ نـیـسـتـ بـیـشـ اـزـ اـینـ آـشـفـتـهـ بـمـانـدـ.



جام جم

سهم

گـوـينـدـ کـهـ درـ دـورـانـ گـذـشـتـهـ، آـنـ زـمانـ کـهـ نـهـ نـفـتـ بـدـبـوـ مـكـشـوفـ شـدـهـ بـودـاـ وـ بـهـ چـرـخـ اـقـتصـادـ بـهـ موـازـاتـ چـرـخـ سـانـترـيفـيـوـزـهاـ بـهـ چـرـخـشـ درـ آـمـدـهـ بـودـاـ دولـتـ فـخـيمـ بـارـهاـ باـ تقـصـانـ مـايـهـ وـ خـسـرانـ تـيلـهـ موـاجـهـ مـيـشـدـ، کـهـ عـلـمـ اـلـ علمـ دـادـ وـ سـتـ آـنـ رـاـ کـسـرـیـ بـودـجـ گـوـينـدـ. بـهـ قـدرـیـ کـهـ فـیـ المـثـالـ اـزـ پـرـداـختـ حـقـ الزـحـمـهـیـ پـیـرـمـردـ سـنـگـ

جملـهـ درـوسـ رـاـ بـرـ هـمـگـانـ آـزـادـ اـعـلامـ کـرـدـ تـاـ غـرـوبـ هـمـهـ چـنـانـ عـقـابـ چـشمـ دـوـختـهـ بـودـنـدـ تـاـ شـایـدـ يـكـ جـائـیـ خـالـیـ يـافـتـ شـودـ وـ اـيـنـ تـقـاضـاـیـ بـسـيـارـ چـنـديـنـ بـارـ اـفـرـايـشـ ظـرفـيـتـ رـاـ درـ پـیـ دـاشـتـ کـهـ کـارـگـرـنـمـیـ اـفـتـادـ وـ تـاـ آـنـجـاـ پـیـشـرـفتـ کـهـ يـكـیـ اـزـ وـلاـيـاتـ خـبـطـ کـرـدهـ ظـرفـيـتـ رـاـ اـشـتـباـهاـ اـفـرـايـشـ دـادـ وـ جـملـگـیـ درـ بـلـاـ گـرفـتـارـ آـمـدـيمـ.

اماـ هـرـ چـهـ کـهـ بـودـ تـمامـ شـدـ وـ بـالـاخـرـهـ باـ اـنـدـکـ فـتوـحـاتـیـ بـهـ نقطـهـ آـغاـزـ باـزـ گـشـتـيمـ وـ باـزـ هـمـانـ قـطـعـیـ صـوتـ وـ تمـثالـ الـبـتـهـ باـ نـوـآـورـیـ کـارـآـمـوزـیـ درـ انـدـرـونـیـ ...

اماـ اـيـنـ هـمـهـ گـفـتـيمـ وـ بـگـوـئـيمـ کـهـ چـهـ؟ رـاهـ حلـ چـيـسـتـ؟؟ علىـ رـغـمـ تـلاـشـ هـايـ فـرـاوـانـ اـسـتـطـاعـتـ آـنـ کـهـ باـ تـاـجـ فـونـ کـلاـسـ رـاـ بـهـ خـانـهـ بـيـاورـيمـ نـدارـيمـ اـيـنـطـورـ بـهـ نـظـرـ مـيرـسـدـ کـهـ بـايـدـ نـخـسـتـ اـدارـهـ آـمـوزـشـ دـارـالـخـلـافـهـ رـاـ مـرـتبـ کـنـنـدـ سـپـسـ

تراش که سنگ قبر شاه شهید را
تراشیده بود نیز عاجز بود. نقل است
که پیر مرد دق کرد. احتمالا در آن زمان
atabekها و مستشاران و چی‌چی الدوله‌ها
برای رفع این تقصیان و سد باب ضرر
دولت، دست به دامان رعیت شده،
مالیات‌ها را الختی اضافه کرده و جیب
مبارک را انبشه می‌نمودند.

وای بر آن‌ها که دست در جیب رعیت
می‌کنند. شکر خدای را بر جا می‌
آوریم که در آن زمانه زیست نکرده ایم
و دست دولت در جیب ملت نیست.

در ممالک محروسه آن چنان رونق
اقتصادی وجود دارد که اسلاماً کم و
کسری در بودجه ابداً ملاحظه نمی‌گردد.

اگر اتابکان و مستشاران امروزی در کنار
شاهان گذشته بودند احتمالاً به جای
ستاندن مالیات گراف، پیشنهادهایی می‌
دادند محیر العقول و مسبب الکشايش!

فی المثل می‌گفتند: قریان سیمای
دلرباییات گردیم، از چه برافروختهاید؟

و سلطان صاحب قران ولی لنگ یک
قران می‌گفت: از کمی مال دولت و
فرونی آمال رعیت! و امر ما بر آن است
که مالیات رو دوچندان بگیریم اما از
خیزش مردم نگرانیم. و آن‌ها پاسخ می‌
دادند که صاحب شوکتا، این که
نگرانی ندارد. آیا از بازارهای موازی
هیچ خبر دارید؟ و شاه می‌گفت: نه؛
پدر سوخته‌ها این‌ها که می‌گویند به
چه معناست؟ و آن‌ها پاسخ می‌دادند
بازارهای موازی مثل اسباب بازی‌های
کودکانند که طفلان را سرگرم می‌کنند
به گونه‌ای که نه آزار گرمای سوزان
آفتاب را خواهند دانست و نه نیش
حشرات مودی را، چرا که سرشان گرم
است. وقتی از یک اسباب بازی خسته و
بی‌میل گشتند، بازی دیگر را بر آن‌ها
عرضه میداریم و سرگرم خواهند ماند!
و شاه می‌گوید؛ من که متوجه نشدم
این‌ها چه دخلی به مالیات دارد! و آن
ها پاسخ میدهند: پادشاه، نمی‌شود که

در تابستان ۳ سال بعد را داد! این گونه هم رعیت سود کرده هم دولت.

و شاه نیز می گوید: و هم بی آنکه متوجه شوند دست در جیب شان کرده قرار دهید. یک بار در بورس سهام ایم! تبارک الله از این همه ذکاوت. پس تاریخ تکرار مکرات است به شکلی دیگر، و شما مستشاران از آینده آمده نیز به روش ما عمل می کنید به شکلی

مرموخترا

هی دست در جیب مردم کرد، ملتفت می شوند و عصیانگر! اصلاً و ابداً باید دست در جیب مردم کرد. اصلاً معصیت است. باید بازارهای موازی را مورد عنایت قرار دهید. یک بار در بورس سهام همایونی رعیت را شریک ادارات و دوایر و صنایع دولتی کنید و به رعیت وعده دهید که با سکه‌ها یاشان چرخهای ملک و مملکت می‌چرخد، بعد که سکه‌ها انباش شد به یک باره در سر سکه‌های رعیت زده و به موازات آن؛ بازار موازی قیمت اسباب و قاطران و درشکه‌ها را رونق دستوری بدھید. رعیت هم سرگرم شده و به جای پرسش از سرنوشت سکه‌ای پیشین و عصیانگری، سرگرم قیمت های افسارگریخته بازار گشته و قاطران ۵ ریالی را ۲ تومان خواهند خرید چرا که ممکن است بشود ۳ تومان! حتی می‌توان سکه‌ها یاشان رو پیش پیش اخذ کرده و به آن‌ها وعده‌ی قاطر مدل خرپلاس در



دلم خوش است به همین مکاتبه‌ها
که گاه تاخیر می‌افتد و آتش به
خرمنم میزند. چه عطر خوشی دارد
نامه‌هایت. می‌بویم و قلبم حالتی
عجیب پیدا می‌کند، انگار کن قلب
دختری‌چهای نورس است که برای
مبارکت است و نذر و نیاز که
برگردی و این بلای هجران از
اولین بار چشمش به پسرعموی از
فرنگ آمدۀ‌اش افتاده.

در نامه‌هایت از اوضاع مملکت پرسیده
بودی که هیچ خوشایند نیست. احوال
چشم به راه بودم این مرض عذاب از
جهان رخت بریندد و پایی مجلس آقا
پریشان و نامعلوم است. دلنگرانی درس
هم به رنج مان افزوده شده. در کار
این بزرگان دست‌اندرکار مانده‌ایم.
به گمانم خودشان هم نمی‌دانند چه
باید کرد.

حسب‌الامر صبوری می‌کنم که بند دلم
پاره نشود. سیب و انجیر پر می‌کنم
که خشک شود و برایت بفرستم. قربانیت
شده.

روایت

بسم رب العزیز
تصدق احوالت روم عزیز جان. دردت به
جانم خوبی؛ روز و شب دعا به جان
مبارکت است و نذر و نیاز که
برگردی و این بلای هجران از
نهانخانه قلب مهرالملوک بدر آری!

خیمه‌ی عزای سیدالشهدا هم برپا شد.
چشم به راه بودم این مرض عذاب از
این ملک و مدرسه و مکتب سخت
چشم به جمال رعنایت باشد که
مستانه نوحه‌سرایی می‌کنی و حظ بیرم
از هر بار شستن رخت‌های سیاهت؛ که
نشد....

دست و دلم به دارچین نویسی روی
شله‌زرد و حلوانمی‌رود. بوی گلاب که
به سرم میزند انگار راه‌بند اشکم باز

میدانم دوست داری.

عذاب و جدان گریبانم را گرفته که
مبادا دلمشغولی هجران از دیانتم دور کند
و رو سیاه سیدالشهدا باشم. ولی تصدق
نگاهت روم. چشم انتظاری تو را در مملکت
غیرب تاب ندارم و ناگزیر این نامه را
میفرستم برای پست خانه.

آه من است در دل شباهای انتظار
طومار شکوهای که به پایان نمی‌رسد.....^۲
در انتظار جواییات هستم. به تفصیل از حال و روز
مبارکت بنویس.

عاشق زارت مهرالملوک

۱- گچپز/محسن رضایی

۲- صائب تبریزی

نذر هرساله برایت در شام غریبان شمع
روشن کردم. همین جان ناقابل را دارم
دلبر. بیا و بستان و راحتم کن.

پ.ن: همان دیروز که یازدهم ماه محرم
بود، می‌خواستم نامه را مهر و موم کنم
و بفرستم پست خانه. ولی روزنامه‌ای
بدستم رسید و دلم گرفت.

"خوب که نگاه کنی هر صفحی به
سیاق خودش، حرمتداری می‌کند توی
این ماه عزا. بازاری و خردفروش و
پاسبون و مطروب و ساقی و قداره‌بند و
کلاه محملی هر کدامشان آبروداری می

کند به طرزی. جماعت قلم به دست هم
به طریق اخمن. اصلاً قاطبه‌ی جماعت
قلم به دست، فدای دست قلم سقای
کریلا. پس عجالتاً مکتبه‌نگاری تعطیل.
عاشق و معشوقي که سرشان به تنشان
ییارزد، این روزها فکر و ذکرشان،

تقلید رگ گردنی سطحی (قسمت سوم)

۲- جوامع، سنن و فرهنگ‌ها؛ ملامه‌ای
املا ده؛

اگر بخواهیم تاثیر اجتماع و پدیده‌های
آن را بر تقلید گرایی رگ گردنی
سطحی بررسی کنیم میتوان مقاهم زیر

تعاله



اول آنکه بزرگ جامعه ایران تحت تاثیر سه مهم است که تقاد جالب توجهی دارند (که به عقیده نویسنده عامدانه و برنامه ریزی شده پیش میروند): اول اسلام گرایی، دوم ایران گرایی و باشدت فجیعی نیز غرب گرایی؛ این سه مهم قوانین خود را جهت رهبری انسان‌های تحت نفوذ خود تبیین و گاه‌آدیکته میکنند (در خصوص اسلام گرایی یادمان باشد که اسلام در ذات خود پاک است).

وقتی جامعه چند سیستم فکری خاص و به وضوح میتوانیم بینیم که توده‌های خشک را ترویج میدهد؛ به نوعی خواهان مردمی ایران در مقابل با یکدیگر فعالیت رفتار و تفکر گله‌ای میباشد، یعنی اگر اجتماعی دارند که از بررسی این مقاله عضوی از جامعه استدلالی برای رد یک خارج است، اما آنچه مهم است بررسی تاثیر این عوامل بر تقلید گرایی منطقی ارائه دهد سیستم فکری خشک توده‌ان را کنار زده و ترد میکند. لذا پر واضح است که تقد وارد کردن به افراد در تجربه‌های اولیه تلخ خود سیستم‌های منعطف امری طبیعی است؛ تصمیم میگیرند که همنگ جماعت شوند و همان باید ها و نباید های مشخص را رعایت کنند و لازم نیست فشاری به عوامل آقدر رگ گردندی است که

حدود ندارد؛ در یک بررسی ساده متوجه میشویم که غالباً هر سه توده انسانی در پستوی ذهن‌شان افکار دیگری را منسوخ و باطل میدانند و فکر خود را برتر و راه خود را راهی صحیح میبینند و این خود آفت فکر است و عامل جهل. این نوع تفکر کاملاً تقليدی و رگ گردندی در افراد هر توده باشدت‌های متفاوت بهینه شده است و سبب صلب توان استقلال فکری از فرد میشود.

وقتی جامعه چند سیستم فکری خاص و به وضوح میتوانیم بینیم که توده‌های خشک را ترویج میدهد؛ به نوعی خواهان مردمی ایران در مقابل با یکدیگر فعالیت رفتار و تفکر گله‌ای میباشد، یعنی اگر اجتماعی دارند که از بررسی این مقاله عضوی از جامعه استدلالی برای رد یک خارج است، اما آنچه مهم است بررسی تاثیر این عوامل بر تقلید گرایی منطقی ارائه دهد سیستم فکری خشک توده‌ان را کنار زده و ترد میکند. لذا پر واضح است که تقد وارد کردن به افراد در تجربه‌های اولیه تلخ خود سیستم‌های منعطف امری طبیعی است؛ تصمیم میگیرند که همنگ جماعت شوند و همان باید ها و نباید های مشخص را رعایت کنند و لازم نیست فشاری به عوامل آقدر رگ گردندی است که

از پی الوان مرو؛ رنگی مباش
آزادگی است عشق ما مرامش
هرچه گویند خوب باشد؛
خوبتر آنست و دریای وصالش
می زنی بر سر، تواضع جو
اگر گویند؛ از تیر و کمانش
سینه بی آلایش هستی؛ نما
اندیشه کن در ابروی کمانش
می نهی بر دوش زنجیر گره
عقده وا کن؛ از قفل حجاش
ای ضحا آزاد شو از ذلت بند
تا بیابی در تعقل تو مقامش

محمدعلی پور عسکری (اضحی)
منی

شماره مجله: ۱۰/۱۱۹
صاحب امتیاز، مدیر مستول و سردبیر:
فاطمی کرانی
هیئت تحریریه:
فاطمی کرانی، فاطمه اکندری،
پونت لارگ، ابوالفضل حسن‌پاوهی، محمدعلی پور عسکری
طراح:
خانه زنی
ارتباط با ما:

@kaghaz_e_akhbar
@kaghaz_e_akhbar

مغزشان آورده شود. دانشجوها نیز در سه
سیستم فکری خود از این مقوله جدا
نیستند.



سوکواری

شماع است حسین؛ می فروزد
دانایی و معرفت، نذر دوامش
عشق است؛ غمش بود زیبا
سوزند! عشاق در فراقش

یکدانه‌ی کبریاست، منجی
وارسته و تسلیم خداش
فرزانه‌ی بحر حکمت و دین
ساختند از دلبران سوایش

گرچه خواند؛ نوحه خوان
باز گوید؛ اوصاف و فایش
سینه زن! گرمی نمایی؛
یادی ز سوز تشنگانش
نیک تر آن باشد که هم؛
فکری کنی بر قدر رضایش